

سلفیه به مفهوم دوم آن، که در قلمرو سمودی بود، ادامه پیدا کرد.

همان طور که فرمودید شاید یکی از دلایل کنار رفتن سلفیه نوع اول، ظهور جریانهای جدید بود. جهت‌گیری‌های اخلاف این نوع سلفیه در دهه‌های شصت و هفتاد چه تأثیری در این ماجرا داشت. این یعنی دو سؤال: اول اینکه این جهت‌گیری‌ها چگونه بوده که اینها را تحت‌الشعاع جریانهایی گذاشته که ظاهراً مقبولیت اجتماعی بیشتری پیدا کردند و توانستند به حیات خودشان دوام بیشتری ببخشند. دوم اینکه اصولاً این سلفیه نوع اول، اگر یک جمع‌بندی کلی داشته باشیم، چه تأثیری در روندهای علمی، فرهنگی و اجتماعی - سیاسی جهان اسلام گذاشت. البته پرسش بحث برانگیزی است. به ویژه با توجه به پراکنش جغرافیایی گسترده آنها. مثلاً نمونه هند را در نظر بگیریم. سراجمد خان دانشگاه علیگر را بنیان می‌گذارد و این دانشگاه همچنان فعال است و گویا جزو مراکز جدی و اصلی علوم اسلامی در هند هم به‌شمار می‌آید. او آن تفسیر خاص خودش را که البته واکنشهایی را هم برمی‌انگیزد می‌نویسد. اگر نمونه هند را ببینیم، گویا در این حوزه تأثیرگذار بوده است؛ چرا که ظاهراً پیوند اسلام و علوم جدید را امکان‌پذیر می‌کند و اصلاً زمینه‌هایی را فراهم می‌کند که مسلمانان هم مسلمان بمانند و هم به آن مبادی و اصول اصلی خودشان هم برگردند و در عین حال به علوم جدید توجه کنند. ولی در مصر، اگر نادم است لطفاً بفرمایید، ظاهراً این اتفاق به این شکل نمی‌افتد. این به خاطر فضای فرهنگی مصر است؟ یا در حاشیه قرار گرفتن این جریان و گرایش خاص سلفی است؟

شما مطالب زیادی را در این سوالات مطرح کردید. سعی می‌کنم به طور خلاصه به نکات مهمی که مطرح کردید بپردازم. اولاً سراجمدخان سلفی نیست و نمی‌توانیم او را سلفی به معنای قرن بیستمی‌اش و به‌عنوان استمراردهنده اندیشه‌ای که توسط سیدجمال و عبده و همکارانش ترویج شد بدانیم؛ بلکه بعضاً در تعارض با اینهاست.

یکی از رسالت‌های بزرگی که سیدجمال داشت به خصوص هند و برای همیشه این است که با اندیشه احمدخان مقابله کند. «رد نیچریه» ای که نوشت عمدتاً ناظر به حرف‌های احمدخان و تفسیرش است. احمد خان یک پدیده خاصی است در تاریخ قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مسلمانها و آن هم یک جریان منطقه‌ای است؛ یعنی در چهارچوب شبه قاره و با توجه به مجموع مسائلی که در شبه قاره وجود داشت باید دریافت شود. یک سری جریانها هست که اگر چه در یک نقطه دوری است، ولی در هماهنگی و در انسجام و در تداوم کل جریان اسلامی است. در مفهوم «جهان اسلام» برخی جریانها هست که اگر چه یک نوع گرایش اسلامی دارد ولی بیش از اندازه رنگ و بوی منطقه‌ای دارد که آن را بتوانیم در یک جریان کلی و عمومی مسلمان مندرج کنیم.

توی ادیان دیگر هم هست که بحث مفصلی است. مثلاً گرایشهای نفورین را در کلیسای کاتولیک نمی‌توانید در تحولات کلیسای کاتولیک قرن بیستم تقسیم بندی کنید. چرا که جریان خاصی است. برگردیم به سراجمد خان. حرف و رسالت او و اصول و مبانی‌اش و اهدافی را که تعقیب می‌کرده است می‌بایست با توجه به شرایطی که هند نیمه دوم قرن نوزدهم در آن زندگی می‌کرده فهم کنیم و با توجه به تسلط کامل انگلیس بر کل هند و با توجه به سرعت ارتقاء موقعیت هندوها و موازی با این انحطاط سیاسی - اقتصادی و آموزشی سریع و همه‌جانبه مسلمانان در هند و با توجه به آن استنباط‌های خاص خود سر احمد خان نسبت به علوم جدید و اصول مفهوم علوم جدید در آن موقع در هند و تصور خاص سراجمدخان صبنی بر اینکه مسلمانان اگر بخواهند نجات پیدا کنند مجبورند با انگلیس‌ها همکاری کنند و بلکه از هندوها در همکاری با انگلیس‌ها برای جلب مودت آنها پیشی بگیرند و خودشان را به آموزه‌هایی که توسط انگلیس‌ها بیان می‌شود در زمینه های علمی یا غیر علمی به سرعت تطبیق بدهند. لذا مسئله اصلاً فقط علم نیست. مثلاً احمد خان در مورد جهاد، آیات مربوط به جهاد و مقاومت را تفسیر می‌کند؛ اینها را تفسیر می‌دهد و در همان زمان است که کم و بیش قادیانی‌ها درهند هستند، آقاخان‌ها در هند قوی می‌شوند و کم و بیش آنها هم یک چنین تصویری داشتند. لذا احمدخان یک جریان مستقل کاملاً منفرد است، حتی در خود هند. در مورد دانشگاه علیگر هم، ادامه این دانشگاه حتی در اوایل قرن بیستم و ماهیت خود این دانشگاه با اندیشه سراجمد خان در تعارض قرار گرفت. سخنرانی‌های معروف اقبال لاهوری که بعدها به عنوان «لحای اندیشه دینی» به فارسی ترجمه شد، بخشی از آنها در همین دانشگاه علیگر انجام شده است. این دانشگاه در حال حاضر هم زیر نظر دولت هند ادامه حیات می‌دهد و دولت هند هر وقت بخواهد می‌تواند آن را ببندد. بدین ترتیب، سراجمدخان به یک جریان تبدیل نشد. او سلفی نیست، در معنایی که عبده هست یا سیدجمال. آنها در بسیاری موارد در تعارض هستند. این یک نکته. اما گرایشهای علم‌گرایانه و تفسیر دین براساس مبانی علمی آن روزگار، یعنی در مفهوم قرن نوزدهمی یا اوایل قرن بیستمی علم، نه در کشورهای دیگر بلکه در خود مصر انجام پذیرفت. «تفسیر طنطاوی» به همین صورت است، یعنی تلاش کرده که آیات قرآن را تفسیر علمی کند؛ با توجه به علمی که در آن روزگار وجود داشته است.

من پرسشیم را مشخص‌تر مطرح می‌کنم. این جریان سلفی، حالا نمونه مصر را مشخص بگوییم، در پیشبرد علوم دقیق در مصر چه تأثیری داشت؟ آیا سلفیه متأخر، یعنی همین سلفیه دهه های شصت و هفتاد قرن بیستم می‌توانستند ادعا کنند که دیدگاه‌ها و آموزه‌هایشان مؤثر واقع شده؛ به ویژه برای اینکه به خودآگاهی تاریخی برسیم و بدانیم که چه بوده‌ایم و چرا به آن شکل نمائنده‌ایم یا افول کرده‌ایم؟ آیا آنها راه‌کارهایی پیشنهاد



کردند؟ می‌خواهم عرض کنم که این راه‌کارها تا چه اندازه مؤثر واقع شد؟ آیا می‌توانیم بگوییم که فکر سلفی در دولت‌مردان مسلمان، مثلاً در مصر و تونس نفوذ داشته است؟ البته می‌دانم که بدین ترتیب بحث ما سیاسی - اقتصادی خواهد شد.

آیا منظور شما اندیشه سلفی است؟

بله. برای نمونه، سلفیه چه اندازه بر دولت مردان مصری - کارگزاران اقتصادی و سیاسی مصری - تأثیر گذاشتند، و از این طریق، در پیشرفت عینی مصر؟

نباید اغراق شود. ما به اندیشه‌های دینی در مفهوم محافلی که وجود داشته یا نیگانی که وجود داشته اند، عموماً در ایران خیلی بها می‌دهیم. به ویژه به اینکه این اندیشه‌ها در کشورهای دیگر در ایجاد تحولات اقتصادی یا سیاسی یا تحولات در مسیر پیشرفت و توسعه تأثیر داشته است. البته من منکر نیستم که مثلاً پروتستان و اخلاق پروتستان در شمال اروپا تحولاتی ایجاد کرده و در برهه‌های از تاریخ به معنی واقعی کلمه در توسعه سرمایه‌داری و توسعه صنعتی و اقتصادی در کشورهای به ویژه شمال اروپا تأثیر زیادی داشته است. بعضاً مواردی هست که یک نوع مکتب فکری در مقطعی از زمان تأثیرات زیادی داشته است. اما اصل این نیست. اینکه در ایران خیلی به این مسئله تأکید می‌شود یک تصور ایرانی است. مخصوصاً که در حال حاضر، دنیا خیلی پیچیده شده است. مثلاً در قرن بیستم در منطقه ما، عوامل تأثیرگذار بر روند تحولات خیلی پیچیده تر و بیشتر و برون مرزی‌تر از مثلاً سوئیس قرنهای هفدهم و هجدهم بوده است. لذا به این موارد نباید خیلی تکیه کرد. البته نباید آنها را کم بها دانست؛ یعنی بالاخره اندیشه دینی در نیمه دوم قرن بیستم به طور طبیعی متأثر از میراث نیمه اول این قرن است. طبیعت تاریخ این است و مسلماً سلفیه هم این وسط سهم خودش را دارد. اما اینکه حالا تحولات اجتماعی و به معنی وسیع کلمه، تحولات توسعه‌ای را بخواهیم به این جریان مرتبط کنیم، پاسخ منفی است.

کتاب

مجموعه مقالات و سخنرانی‌های گفت و گوی  
مطالعه و پژوهش‌های کلیدی در تاریخ  
از این رو، بازخوانی این

مجموعه مقالات و مطالعات فرهنگی  
مقاله جامع علوم انسانی

گفت و گویا ریچارد فولتس  
نویسنده کتاب «دین های جاده ابریشم»

## شاهراه تمدنهای عالم

✓ محمود خیرخواه

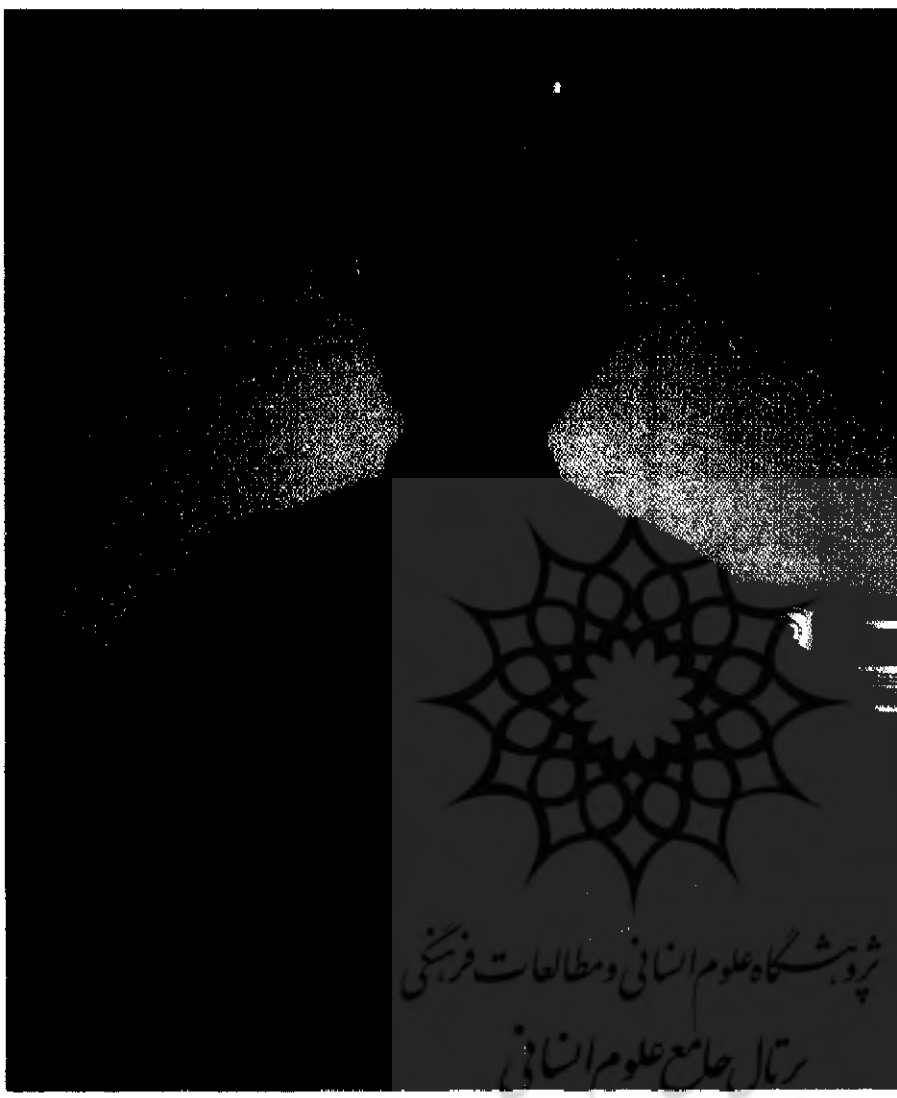
اشاره:

با فولتس از طریق استاد ارجمند ع.باشایی آشنا شدم. برای تجدید دیدار به منزلشان رفته بودم و کتاب چند روزی بود که منتشر شده بود. در یکی از صبحهای گرم تیرماه و فارغ از دود و دم تهران، استاد از دل یکی از روستاهای شمالی تماس گرفتند و خبر دادند فولتس به تهران آمده است. هماهنگی های لازم را انجام دادم و فردای آن روز در محل انجمن ایران و فرانسه به گفت و گو نشستیم. ابتدا که دیدمش باورم نشد جوان باشد. حداقل فکر می کردم میانسال است. پس از پایان گفت و گو رو به من کرد و گفت: می دانی این اتاقی که در آن هستیم و اینجا که نشسته ایم همان میز و صندلیهایی است که هانری گرین در آن اقامت داشت و جلساتی را برگزار می کرد؟

\*\*\*

پیش از شروع بحث ابتدا بفرمایید در کجا متولد شدید، چه مطالعاتی داشتید و چگونه به مطالعه در باب فرهنگهای مختلف گرایش پیدا کردید؟

من در شهر «کلمبیا» ایالت اهایو، واقع در آمریکا به سال ۱۹۶۱ به دنیا آمدم. ۱۷ ساله که بودم، در دانشگاه «بوستن» شروع به خواندن جغرافی کردم اما آن را به پایان نرساندم، چون آن زمان موزیسین بودم و به کار در این زمینه علاقه بیشتری داشتم. بنابراین، دانشگاه را ترک کرده، به اروپا رفتم و ۵ سال در پاریس زندگی کردم. در آن جا موزیسین بودم و همچنین در نشریات کشورهای مختلف مقاله هایی درباره سینما می نوشتم. در آن زمان اصلا فکر نمی کردم که روزی دانشمند شوم یا حتی بخوام مدرک دانشگاهی بگیرم و اصلا علاقه ای به کار علمی هم نداشتم. اما در این فکر بودم که اگر تا سن ۳۰ سالگی موزیسین معرفی نشوم، رشته ام را عوض کنم؛ چون اگر کسی تا این سن موفق نشود، ادامه دادن بی فایده است. پدر و مادرم، به خاطر کار پدرم که دانشمند و استاد دانشگاه بود، در شهر «یوتل» زندگی می کردند. در سفری که برای دیدار آنها داشتم، با چند ایرانی دوست شدم. در آنجا فهمیدم که این دانشگاه یک کرسی زبان فارسی برگزار می کند و چون تقریباً آن زمان همه دوستانم ایرانی بودند، فکر کردم شاید جالب



سمرقند داشتم. این ترم با عنوان «Mogul India and central Asia» چاپ شد که اولین کتابم بود. وقتی دانشجو بودم نیز چند مقاله راجع به فارسی زبانان ازبکستان یعنی تاجیکها چاپ کردم.

با این تنوع علایق تحصیلی الان در دانشگاه با چه سمتی تدریس می کنید؟  
دانشگاه «کنکوردیا» هستم.

نه! منظورم این است که مشخصاً با چه عنوانی شناخته می شوید؟

من دایماً رشته خودم را عوض می کنم؛ در واقع نمی توانم برای مدت زیادی روی یک موضوع کار کنم؛ چون علاقمند به موضوعات زیادی ام و در ضمن تصور هم نیستم. بنابراین به محض تمام شدن یک پروژه، به دنبال کاری کاملاً متفاوت می روم.

این عیب نیست؟

برخی می گویند عیب است، به خصوص کسانی که در طول زندگی روی یک موضوع خیلی عمیق شده اند. اما شاید کسی که علاقه اش وسیع باشد، خیلی در موضوعات دقیق نشود. این فکر که بزرگترین دانشمند یک مسئله در دنیا نیستم، مرا اذیت نمی کند.

یعنی برایتان اهمیت ندارد که بگویند آقای فولتس متخصص حوزه فرهنگی ایران در فلان

باشد که زبانشان را یاد بگیرم. در انتهای این دوره که دو ماه طول کشید، به این نتیجه رسیدم که زبان فارسی، بسیار جالب است و دوست داشتم با این زبان بیشتر آشنا شوم. استادم که ایرانی بود، به من پیشنهاد کرد که موسیقی را رها کرده و به اروپا برگردم و در دانشگاه آنجا شادگردش شوم. او به من خیلی کمک کرد تا موفق شدم در رشته ادبیات فارسی لیسانس بگیرم. بعد از آن، چون دوست داشتم به کشورهای مختلف سفر کنم، در رشته زبان شناسی فوق لیسانس گرفتم. پس از آن، یک سال در دانشگاه کویت تدریس کردم اما متأسفانه صدام حسین به آن کشور حمله کرد و جنگ شد. در این مدت با استاد ایرانی ام در ارتباط بودم. او به من پیشنهاد کرد درسم را ادامه بدهم و در یک دانشگاه معروف تر دکتری بگیرم. در نتیجه به «هاروارد» رفته و در آنجا تاریخ، خصوصاً تاریخ خاقانیان، آسیای مرکزی و جنوبی خواندم. موضوع من تاثیر فرهنگ ایرانی بر کشورهای همسایه خصوصاً آسیای مرکزی، ترکیه و هندوستان بود. در نهایت، ترم را درباره رابطه فرهنگی بین هند و آسیای مرکزی یعنی ازبکستان و تاجیکستان معاصر - که در گذشته جزء ایران بودند و البته هنوز هم فارسی زبان هستند- در دوران مغول بزرگ (قرن ۱۶-۱۷) نوشتم. به این منظور اقامت شش ماهه ای در ازبکستان خصوصاً

قرن است؟

نه، اصلاً من دوست دارم بگویند آقای فولتس چند موضوع جدید وارد این رشته کرد که قبلاً کسی درباره اش فکر نکرده بود.

در حوزه ای که فعالیت می کنید، چند مولفه ای را که به آن تعلق خاطر دارید نام ببرید؟

می توانم بگویم که به خاطر چند پروژه در دنیا کمی معروف شدم که یکی از آنها همین کتاب «دین های جاده ابریشم» است که اخیراً به فارسی منتشر شده. من آن را ۲ سال پیش یعنی سال ۲۰۰۴ نوشتم و در آن این نظر را آوردم که فرهنگ ایرانی تقریباً روی هر تمدنی از اروپا تا آسیای شرقی تاثیر گذاشته است. شاید در پاره ای موارد خیلی عمیق نباشد چون اصولاً لازم نیست، اما در بین کتابهایی که تا کنون چاپ شده اند، هیچ کس چنین ایده ای را چنین جمع بندی نکرده است. شاید این یک افتخار باشد که کار دانشمندانی را که در مسائل مختلف فعالیت کردند من به دنیا معرفی کنم. چون این دانشمندان مقاله هایی می نویسند که شاید ۱۰ - ۱۵ نفر در دنیا آنها را می خوانند، ولی کتابهای من ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر خواننده دارد و چون در کتابهایم سخنان آنان را به صورت نقل قول بیان می کنم، شاید از طریق من این دانشمندان به گستره عمومی برسند و این یکی از هدفهای من است. قسمت دیگری نیز در کار من هست که بسیار بدیع و جدید است؛ تا به امروز چند رساله در مورد «اخلاق محیط زیست»، خصوصاً از نظر دین اسلام، نوشته ام. قبل از این تقریباً هیچ کس این کار را نکرده بود.

البته پاره ای از سنت گرایان علی الخصوص سید حسین مطالبی از این دست دارند.

بله، درست می گوید. دکتر سید حسین نصر طی سالهای گذشته گاهی در مورد این موضوع صحبت می کند. شاید در فرهنگ روزمره مسلمانها درباره نحوه برخورد با محیط زیست مشکل وجود داشته باشد که بعضی وقتها عامل آن اشتباه فهمیدن دین اسلام، قرآن یا حدیث است. اما خود مسلمانها به این حرفها خیلی توجه نمی کنند. می توان گفت سید حسین نصر شاید اولین کسی بود که خصوصاً بین مسلمانها این رابطه را بین دین، اخلاق و محیط زیست نشان داد.

چون وقتی کسی درباره محیط زیست صحبت می کند معمولاً می گوید مشکل تکنولوژی و مدرنیته است ولی دکتر نصر اشاره کرده است که تکنولوژی خودش اخلاق ندارد. یعنی اینکه چطور باید از تکنولوژی استفاده کرد، بستگی دارد به اخلاقی که از فرهنگ گرفته می شود و این فرهنگ بخش بزرگی از آن دین است. نمی توان گفت که فرهنگ یا دین رابطه ای با تکنولوژی ندارد؛ پس ما تکنولوژی را به چه منظوری انتخاب می کنیم؟ این انتخاب برخاسته از اخلاقمان است و اخلاق هم از دین می آید و کسی نمی تواند این را انکار کند.

شما با این رای دکتر نصر و برداشتی که از رابطه بین اخلاق و محیط زیست دارند موافق هستید؟

نه به طور کلی. اجازه بدهید به موضوعی اشاره کنم. نصر در سال ۹۸ در دانشگاه هاروارد درباره اسلام و محیط زیست کنفرانسی داشت، اما در آن زمان هیچ کس موضوع و مسئله را خوب نفهمیده بود. بعد از کنفرانس همه دستپاچه بودند و هیچ کس نتوانست زیاد حرف عاقلانه بزند. بعد از آن هر کس مشغول کار خود شد و سعی کرد که کمی فکر خود را پخته تر کند.

در این ده سال این بحث خیلی پیشرفت کرده است. همچنین است که آقای نصر برای دو تا از کتابهای من - که به این موضوع می پردازد - مقاله نوشته اند.

مقداری راجع به «دین های جاده ابریشم» بفرمائید. ضرورت نوشتن این کتاب چه بود و اهم مطالبی که در این کتاب مطرح شده، چیست؟

در هاروارد استادی آلمانی که متخصص تاریخ ادیان بود در یک سخنرانی چند اسلاید مربوط به نقاشی در آسیای مرکزی نشان داد، من دیدم که در آنها علامتهایی از دین مسیح، بودا، یهود، زرتشت و مانوی وجود دارد. برایم جالب بود که چطور ممکن است در یک نقاشی، این علامتها با هم مخلوط شده باشند. سخنرانی ایشان در باب این موضوع بود که آسیای مرکزی جایی برای تعامل فرهنگهاست و من خواستم در این زمینه که چرا آسیای مرکزی و هر دینی که در آنجا وجود داشت با تفسیر همان دین در کشورهای دیگر متفاوت بود، بیشتر بدانم. مثلاً مسیحیانی که آنجا بودند بعضی وقتها به حضرت عیسی می گفتند: «عیسی، بودا». این نشانه اختلاط ادیان بود و من در صدد فهم دلایل تاریخی آن شدم. نتیجه تحقیقم این کتاب است که در آن دریافتیم به طور کلی جاده ابریشم برای زمانی حدود دو هزار سال مهم ترین وسیله ارتباطی در دنیا بود و تمدنهای بزرگ را به هم وصل می کرد. در این جاده تمدنها به هم معرفی شدند و فکر می کنم اگر بخواهیم دنیای معاصر را بفهمیم باید تاریخ آن را درک کنیم. مثلاً مراسم و آئین دین بودا در چین فرق زیادی با متن اصلی این



**دین های جاده ابریشم**

ریچارد فولتس

ترجمه: ع. پاشایی

ناشر: فراروان

۳۰۰۰ نسخه، ۲۳۴ صفحه

۲۷۰۰ تومان

دین که دو هزار سال پیش در هند نوشته شده، دارد؛ چرا که دین بودایی در جاده ابریشم خیلی تغییر کرده است. بیشتر تجار این جاده، ایرانی بودند.

در واقع شما می گوید جاده ابریشم شرایطی را فراهم کرده بود که گروههایی با آئین مختلف وارد آنجا شدند و چون ایرانی ها تاجر بودند، طبیعتاً تعاملاتی با گروههای مختلف داشتند. از این رو، این تعاملات سبب شد که بحث «دین های جاده ابریشم» شکل بگیرد. آیا ما مشخصاً می توانیم بگوییم که ایرانیها تا چه اندازه با این گروههای دینی مختلف ارتباط داشتند یا خیر؟

مسیحیت در قرن هفتم وارد چین شد. این دین در منابع چینی «دین ایرانیها» نامیده شده که البته

اشتباه است؛ چون مسیحیت هیچگاه دین ایرانیها نبوده اما چون هر مسیحی که به چین می رفت ایرانی بود آنها به غلط این برداشت را داشتند. پس اهمیت تجار ایرانی در این تاریخ خیلی زیاد است.

می توان گفت که تاثیر فرهنگ کدام گروه بر دیگری بیشتر بوده است؟

من فکر می کنم تاثیر ایرانیها از سایر فرهنگها بیشتر بوده، ولی بعضی وقتها این امر خیلی معلوم نیست.

چرا این احساس را دارید؟

چون قسمت اعظم مسائلی که می بینم مربوط به فرهنگ ایران باستان است. مثلاً یکی از بزرگترین تفاوتهایی که دین بودایی چین با دین بودایی اصیل برخاسته از من سانسکریت دارد این است که در دین بودایی اصیل نجات دهنده ای وجود ندارد و هر کس باید به خوب شدن خویش را نجات دهنده که «آمینا» یا یک «بودی ستوه» است، دعا کند. اگرچه این به هیچ عنوان یک آموزه بودایی اصیل نیست - برعکس «سویانانت» زرتشتی که در دین یهود، مسیحیت و حتی اسلام وارد شد. خاستگاه اندیشه نجات دهنده از دین زرتشت ریشه گرفته است. همچنین است عقیده به بهشت و جهنم. به عنوان مثال، در دین یهود قبل از مقابله با امپراتور پارسی «کوروش» هیچ عقیده ای به بهشت و جهنم وجود نداشت، اما چند سال بعد که یهودیان در ایران تحت فرمان دولت هخامنشیان زندگی کردند، عقیده به بهشت و جهنم، فرشته و دیوزاز فرهنگ ایرانی به فرهنگ یهود و از آنجا به مسیحیت و در نهایت به دین اسلام منتقل شد.

کتاب شما مشتعل بر هفت فصل است: ۱- جاده ابریشم و مسافران، ۲- دین و تجارت در آسیای باستان، ۳- آیین بودا و جاده ابریشم، ۴- پناهگاه بدعت گزاران، ۵- اسلامی شدن جاده ابریشم، ۶- آسیب تقریب ادیان در عهد مغولان و ۷- دیگر یوتنه گذاری در کار نیست. در این ۷ فصل، مشخصاً می توانیم راجع به سه موضوع اساسی بحث کنیم: تاثیرات دین و تجارت که در واقع بر فرآیند کلی آن تعاملات تاثیر می گذاشته است؛ درباره ادیانی که در اینجا ذکر شده یعنی سه دین بزرگ بودا، پناهگاه بدعت گزارانی مثل نسطوریان و مانویان و سرانجام اسلامی شدن جاده ابریشم. با توجه به اینکه شما در دانشگاه اسلام شناسی تدریس می کنید در آنجا که بحث راجع به اسلامی شدن جاده ابریشم است، یعنی در فواصلی که این جاده به تعبیر شما اسلامی شده، چه اتفاقاتی افتاده و مولفه های اسلامی شدن از نظر شما چیست؟

به نظر من اولین دلیل گسترش دین اسلام، تجارت بود. خود بینمیر(ص) تاجر بود و تجارت همیشه در دین اسلام از ارج و احترام برخوردار بوده است. در هر صورت در عربستان عربهایی که مسلمان شدند و تعالیم قرآن را پذیرفتند، اقتصادشان بر مبنای حمله به کاروانها بود و به این کار عادت داشتند. وقتی همه آنها مسلمان شدند دیگر حق انجام چنین کاری را نداشتند. چرا که مردم می خواستند جزء این تمدن جدید باشند و بدین وسیله حفاظت شوند. اما منطق اقتصاد ایجاب می کرد که مسلمانان دورتر بروند تا اینکه به اسپانیا، چین و بالاخره اردن رسیدند. در آن زمان شکل اقتصاد عوض شد، چون سیستم اقتصادی این سرزمینها فرق کرد. اگر اسلام در فرهنگهای مختلف ریشه دوانده اول یار این امر

به واسطه بازار بوده است، یعنی تجار اولین کسانی بودند که دین اسلام را قبول کردند و چون آنها در سفر بودند، این دین را به جاهای مختلفی بردند. سرانجام چندان طول نکشید که دین اسلام به شهرستانها و روستاها رسید. هر وقت لشکر مسلمانان شهری را فتح می کرد، اول به بازار می رفتند و می گفتند که از حالا به بعد هرداد و ستدی باید تحت عنوان قانون اسلامی باشد و از اینجا بود که این دین در مسیر گسترش قرار گرفت. در جوامع مسلمانان آن دوره، تجارت و گسترش دین ارتباطی دو سویه داشت؛ هرچند این اتفاق جدید نبود. یعنی کاری که مسلمانان می کردند همان کاری بود که بودایی ها، مانوی ها، مسیحی ها، یهودی ها و زرتشتی ها کردند.

### در واقع عامل اصلی شدن جاده ابریشم، تجارت بوده است؟

بله البته گاهی مردم بیشتر به لشکر و سیاست توجه می کنند اما به نظر من این اولین دلیل نیست، بلکه اولین دلیل عامل اقتصادی است. مثلا چرا آمریکا به عراق حمله کرد و نه به جای دیگری؟ پر واضح است، به خاطر نفت. و این یعنی دلیل اقتصادی داشتن در طول تاریخ فراوان دیده ایم که هر جا مسئله اقتصادی برای دولتها اهمیت داشته باشد، حتی به وسیله لشکریان هم از آن پشتیبانی می کند. مسلمانان نیز به این طریق از تجار خود حمایت می کردند.

مسئله بعدی، راجع به تاثیرات فرهنگ ایرانی بر هر تمدن است. در کتاب قبلی ام، «چگونه ایران به دینهای دنیا شکل داد»، که هنوز به فارسی ترجمه نشده، بخشی است راجع به این که تصویر ایرانیها در هر دین دقیقا چه بود. این دیدگاه را تا اندازه ای بسط می دهم اما بیشتر بر روی خود فرهنگ ایران تمرکز کرده ام. در این کتاب فقط درباره دین، مخصوصا فرهنگ ایرانی بحث می کنم.

### در آنجا بحثتان راجع به چه مباحثی از فرهنگ ایران است؟

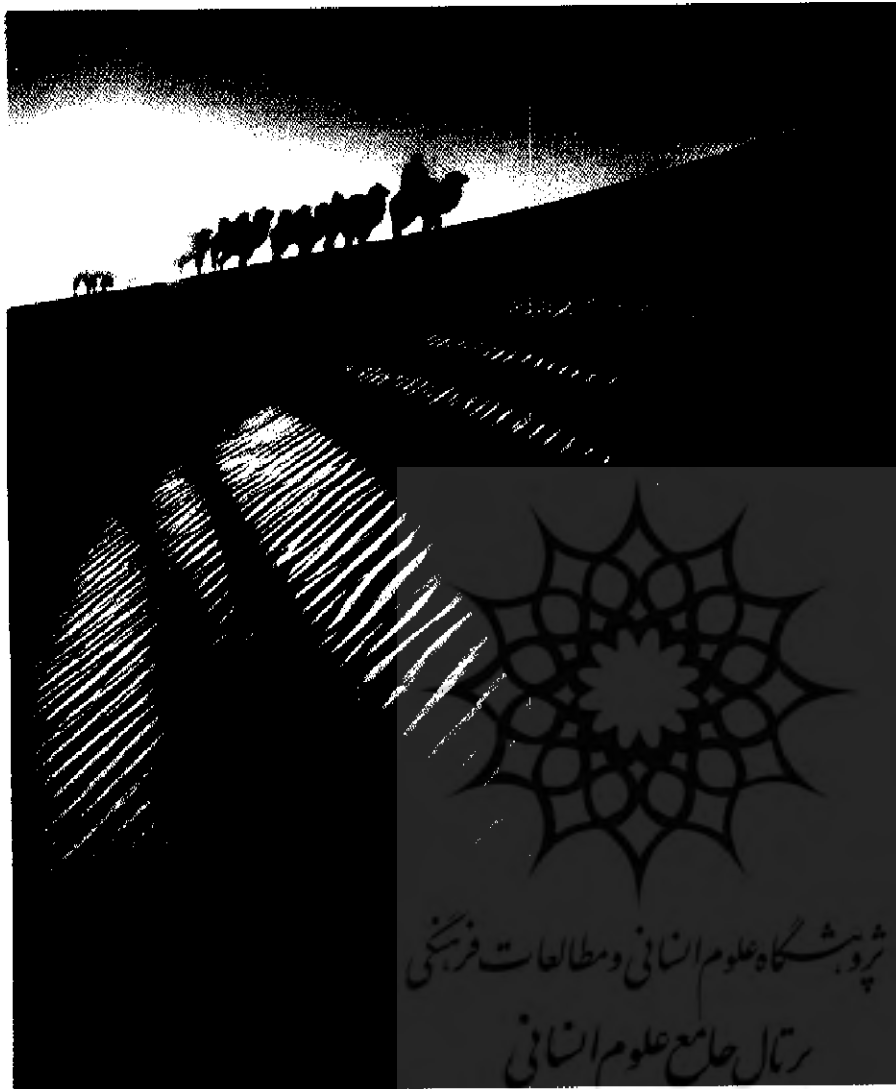
در آنجا برای هر دین مثالی می آورم که تاثیر فرهنگ ایران را دقیقا نشان دهم.

### مثلا در آن کتاب، درباره تاثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ مسیحی از چه مباحثی سخن گفته اید؟

تا کنون تاریخ دین مسیح خیلی اشتباه فهمیده شده است، چرا که کشورهای مسیحی در غرب هستند و همه فکر می کنند که این دین، غربی و مربوط به اروپا و آمریکاست. البته این مسائل درست است اما کمتر کسی می داند که این دین در اولین هزاره دو قسمت بود: غربی و شرقی. و قسمت شرقی کاملا فراموش شده، چرا؟ چون به نتیجه ای نرسید و موفق نشد. اما از سوی دیگر، این موفقیت در علوم که امروزه مشاهده می کنیم برای این هزاره (هزاره دوم) است. به نظر من، در هزاره اول اهمیت مسیحیت شرقی که مرکزش ایران بوده و از آنجا به کشورهای دیگر گسترش یافته به مراتب از مسیحیت غربی بیشتر بوده است، اما کسی این تاریخ را نمی شناسد. شاید به خاطر اینکه مسیحیان غربی نخواستند اهمیت کلیساهای شرق را قبول کنند. از این رو، کسی به تاریخ آن نمی پردازد و به جرات می توان گفت که الان یک کتاب علمی جامع در این باب وجود ندارد.

### شما در کتاب بعدیتان این موارد را بررسی کرده اید؟

نه، فقط یک بخش آن در مورد مسیحیت است.



مهمترین تاثیرات چیست؟ منظورم این است که آیا تنوع فرهنگی حاکم بر ایران این شرایط را فراهم کرده است که فرهنگ مسیحی در مقایسه با فرهنگ ایرانی تکرر و گسترش بیشتری را شاهد باشد و از این ظرفیت استفاده کند و فرهنگ خودش را بسط دهد. یا مثلا فرهنگ یهودی از چه قابلیت هایی استفاده کرده است؟ آیا می توان گفت برخی مولفه ها در فرهنگ ایرانی مانند شعر، هنر و مراددهایی که حکیمان ایرانی با هم داشتند و نحوه ارتباط این موضوعات با هم در یک زمان خاص، مشخصا تاثیری بر فرهنگها یا ادیان دیگر گذاشته است؟ البته ناگفته پیداست که فرهنگ ایرانی نیز از این تاثیر و تاثرات بی بهره نبوده است.

بحث پیچیده ای است و البته مهم. تا حدی با نوع نگاهتان موافقم. به نظرم، به طور کلی، نمی توان این تاثیر را در هر رشته ای که شما گفتید پیدا کنیم ولی شاید بتوان گفت که بیان شناسی ایران باستان تاثیر زیادی بر روی هر یک از ادیان داشت. بر بعضی بیشتر و بر بعضی دیگر مانند دین بودایی کمتر. می توان در باطن این ادیان رد پای تاثیر را پیدا کرد.

اگر موافق باشید کمی درباره بحث اخلاق محیط زیست صحبت کنیم. شما گفتید یکی

چرا که من متخصص این رشته نیستم و با زبان آسوری آشنایی ندارم که بتوانم متون آن را بخوانم، بنابراین از منابع دست دومی استفاده کردم. معتقدم این موضوع بخصوص در ایران شناسی بسیار مهم است. الان آسوریان در ایران تعدادشان خیلی کم است ولی تاریخشان جزء تاریخ ایران و بسیار جالب است، البته کسی متوجه این قضیه نیست و حتی خودشان فکر می کنند بیشتر جزء فرهنگ عراق و سوریه هستند. در قدیم، کلیساهای ایران برای همه مسیحیان آسیا به مدت هزار سال از اهمیت برخوردار بود. یکی از اهداف من در کتاب دوم این بود که این مسئله روشن شود.

علیرغم اینکه بحث جدی و طولانی است، آیا می توان در چند جمله نشان داد که به طور کلی تاثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگهای مختلف چه بوده است؟

به طور کلی نمی توان گفت، چون شرایط در هر زمان فرق می کند.

### اگر بخواهیم در ادیان مختلف بگوییم چه؟

نه، باز هم دشوار است. به نظر من، ایران در تاریخ تمدنهای دنیا حکم یک شاهراه را دارد؛ یعنی هر رابطه بین المللی ای که در تاریخ وجود داشت از ایران عبور می کرد و مسلما باعث تاثیراتی هم می شد، اما نمی توان گفت همیشه یک تاثیر حاکم بوده است.



است که دروغگوست. بعضی ها می نویسند بهشت و منظورشان این است که اگر این ماشین را بخری به بهشت می رسی، و این یعنی دین دروغین از این دست مثالها بسیار می توان پیدا زد. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همه منتظر بودند که رئیس جمهور آمریکا چه می خواهد بگوید؟ او گفت: «بخرید، اگر نخرید، آنها می برند». حرف عجیبی بود، اما منطبق بر منطق «دین بازاری» است. اقتصاد دنیای کنونی واقعیت ندارد و این خرید و فروش در کامپیوتر که هر لحظه میلیاردها دلار جایجا می کند در پس پشتش چیزی نهفته نیست. فقط اعتقاد است؛ باوری که تصور می کند این امر ارزش دارد. یعنی هر لحظه که مردم اعتقاد نداشته باشند سیستم از کار می افتد و رئیس جمهور می داند که اگر مردم دیگر نخرند، این اقتصاد که بر چیزی تکیه ندارد، فرو می ریزد. شش سال پیش که من تهران بودم، در سخنرانی ای برای شهرداری تهران، درباره «جهانی شدن و اقتصاد جهانی»، گفتم: «چرا شما اینقدر عجله دارید عضو WTO شوید. به کشورهایی که با عضویت در آن بدبخت شده اند نگاه نمی کنید؟». اما می دانی چه شد؟ همه مرا هو کردند!

**در انتهای بحث کمی هم به موضوع اسلام شناسی بپردازیم. در دانشگاه مشخصا در باب اسلام شناسی چه مباحثی را تدریس می کنید؟**

ما چند کلاس اسلام شناسی در مقطع لیسانس داریم که موضوعات تاریخ اسلام، تصوف، زنان و اسلام، اسلام کلاسیک و اسلام معاصر در آن تدریس می شود.

**دانشجویان عموما مسلمان هستند؟**

بله، بیشترشان مسلمانند. چون بالاترین تعداد دانشجویان مسلمان در آمریکای شمالی است. در کلاسهای من ۶۰-۷۰ درصد دانشجویان مسلمان هستند و این برای یک دانشگاه در آمریکای شمالی، بسیار غیر معمول است.

**الان مشخصا راجع به چه مسئلهای کار می کنید و پروژهتان چیست؟**

اخیرا چاپ فرانسوی کتابم راجع به ایران منتشر شده است. مقاله ای درباره «religion of the market» و همچنین «اخلاق محیط زیست در دین زرتشتی» را نیز تازه به پایان رسانده ام.

همچنین در حال ساختن برنامه ای درباره ایران شناسی هستیم که اولین برنامه در این زمینه است که از کانادا پخش خواهد شد. الان دنبال یک پروژه جدید هستیم که هنوز نمی دانم چیست و یکی از دلایلی که به ایران آمدم همین است که دوست دارم موضوع در اینجا به من الهام شود.

را آموزش دهد؟ مردم بدون اینکه بفهمند و بدانند، دین جدیدی به نام «religion of the market» را پذیرفته اند. شما می توانید بگویید مسلمان هستم در حالی که رفتارتان اصلا شبیه مسلمانان نیست و بیشتر شبیه پرستنده اقتصاد است. نا معلوم بودن این دین جدید می تواند خیلی خطرناک باشد.

**بحث جالبی است. این موضوع اتفاق افتاده و شاید بحرانی جهانی است. یعنی یک معتقد به ادیان، کسی که ذاتا هنوز به گوهر دین وفادار است، در کشاکش دنیای جدید دچار چالش های مختلفی می شود و به ناچار و علیرغم میل باطنی اش، به تعبیر شما ناخود آگاه، تن به چیزی می دهد که دانسته یا ندانسته به خودش، جامعه و محیط زیست آسیب می زند. به نظر من در اینجا نمی شود نسخه نهایی پیچید که روسای جمهور، بانک جهانی و ... دست از سیاستهایشان بردارند. حال سوال این است اگر بخواهیم برای مردم، در هر فضای فرهنگی ای که هستند، راهکاری ارائه دهیم که بتوانند ضمن تعامل با ادیان دیگر، خدای دیگری غیر از خدای دینی که در آن زاده شده یا آن را پذیرفته اند نپرستند. چه می توان گفت؟**

اول باید اشاره کرد که داریم چه می کنیم و چرا؟ اما کسی از خودش چنین سوالی نمی پرسد.

در یک کشور اسلامی، اگر مردم می خواهند قانون اسلامی را به جا بیاورند نباید این طور رفتار کنند و باید ببینند منابع دین چه می گوید؟ و اگر انتخابی که جامعه انجام می دهد، مربوط به دین نیست پس این اخلاق از کجا می آید؟ من در این سالها شروع به بحث و گفت و گو در باب دین بازاری («religion of the market») کردم که به فارسی باید یک ترجمه خوبی برای آن پیدا کرد چون حتی در انگلیسی یا فرانسه مشکل است کسی متوجه مفهوم آن شود.

**من جوابم را نگرفتم اما به نحو دیگری می پرسم. شما بر روی تعاملات ادیان مختلف تحقیق می کنید. گوهر و جوهر ادیان و فرهنگها برای اینکه مردم زندگی بسامان تری داشته باشند چیست؟**

وقتی در باب این موضوع فکر کنیم، همه جا علامت را می بینیم. مثلا گاهی تبلیغات در آمریکا «بازاری» را در طبیعت نشان می دهد که در حال خراب کردن طبیعت است. پیغام این تبلیغات این است که با این ابزارها می شوی تا از طبیعت لذت ببری. در حالی که این موضوع خلاف واقعیت است؛ یعنی این دینی

از موضوعاتی که در آن فعالیت دارید. اخلاق محیط زیست در اسلام است که ایده اش هم اول بار توسط دکتر نصر به ذهنشان خطور کرد. الان احساس می کنید مهمترین چالشی که ادیان به صورت کلی و مشخصا اسلام در مواجهه با محیط زیست با آن روبه رو هستند، چیست؟

خیلی سخت نیست که بفهمیم چقدر در حال خراب کردن محیط زیستیم. تهران برای این موضوع مثال خوبی است، این طور نیست؟ این مشکل در همه جای دنیا دائما در حال بدتر شدن است. دانشمندانی که در هر زمینه بر روی محیط زیست کار می کنند عنوان کرده اند که این معضل بسیار حاد شده و دائما هم در حال بدتر شدن است. ما خیلی از عاداتمان را عوض نمی کنیم و با این کار گویی خانه خودمان را آتش می زیم و این اصلا منطقی نیست.

باید بفهمیم کسی که خانه خودش را آتش می زند چه منطقی دارد؟ سوال دوم اینکه وقتی متوجه می شویم که این انتخاب بد است، چرا ادامه می دهیم؟ این یک انتخاب است که جامعه آن را پذیرفته که مثلا توسعه صنعتی مهمتر از سلامت عمومی است.

چه چیز در فرهنگ یا اخلاقمان به چنین مسئله ای اشاره دارد؟ آیا دین اسلام می گوید توسعه صنعتی مهمتر از سلامت عمومی است؟ به نظر من جا دارد کسی این سوال را بپرسد. در یک کشور اسلامی، اگر مردم می خواهند قانون اسلامی را به جا بیاورند نباید این طور رفتار کنند و باید ببینند منابع دین چه می گوید؟ و اگر انتخابی که جامعه انجام می دهد، مربوط به دین نیست پس این اخلاق از کجا می آید؟ من در این سالها شروع به بحث و گفت و گو در باب دین بازاری («religion of the market») کردم که به فارسی باید یک ترجمه خوبی برای آن پیدا کرد چون حتی در انگلیسی یا فرانسه مشکل است کسی متوجه مفهوم آن شود.

**منظورتان دینی است که برای مردم کوچک و بازار بدل به بتی می شود که خود را قربانی آن می کنند؟**

بله، آفرین. یعنی خود «اقتصاد» خدا می شود. این اخلاق از آمریکا که مرکز اقتصاد دنیاست، پخش شده و همه قبول پذیرفته اند که مثلا بیشتر به توسعه صنعتی اهمیت بدهند تا سلامت عمومی.

این اخلاق اگر برخاسته از دین اسلام، مسیحیت، یهودیت و هندو نیست پس از کجا آمده؟ بنابراین، باید یک دین دیگر وجود داشته باشد که این اخلاق